

Decoding Ahmed Raza Khan Barelvi's Political Jurisprudence

Received: 2022-12-26 Accepted: 2023-02-06

Seyyed Mahdi Alizadeh Mousavi *

Ahmed Raza Khan Barelvi was the founder of a major intellectual school within the Maturidi Hanafi denomination in the Indian Subcontinent. The school is known as the Barelvi School, having more followers than its rivals in India. It has even spread to Africa and Europe. However, apart from Ahmed Raza Khan's beliefs, which distinguish him from the rival school of Deobandi, his political positions are very controversial. Some people believe that he was an agent of the British colonists, and others take his positions as signs of his foresight. This article studies his most important political fatwas, which can be viewed as Ahmed Raza Khan's political jurisprudence, trying to decode the real grounds on which such fatwas were issued. We tackle five main fatwas issued by Ahmed Raza Khan on the land of Islam and the land of disbelief, non-cooperation (tark muwalat), caliphate movement, Indian National Congress, and two-nation theory. We show that Ahmed Raza's positions on all of these issues were contrary to those of the majority of Muslims in the Indian subcontinent. It seems that his political positions were more influenced by rivalries with Deobandis (leaders of political movements in India at the time) than being rooted in his jurisprudential thoughts.

Keywords: Ahmed Raza Khan, Barelvi School, Deobandi School, Indian Subcontinent, political jurisprudence.

* Assistant professor, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. sma.moosavi@urd.ac.ir.



رمز‌گشایی از فقه سیاسی احمد رضا خان بریلوی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۵

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۱۱/۱۷

سید مهدی علیزاده موسوی^۱

احمد رضا خان بریلوی، بنیان‌گذار یکی از بزرگ‌ترین مکاتب فکری در مذهب حنفی ماتریدی در شبه‌قاره است. این مکتب که به سبب انتساب به احمد رضا، مکتب بریلوی نامیده می‌شود، از نظر تعداد پیروان، گوی سبقت را از سایر رقبا در شبه‌قاره ربوده و حتی دامنه‌ی نفوذ آن به افریقا و اروپا نیز سرایت کرده است. در این میان، جدای از عقاید احمد رضا خان که وی را از رقیب اصلی آن یعنی مکتب دیوبند جدا می‌کند، ایستارهای سیاسی وی نیز بسیار بحث‌برانگیز بوده است؛ به گونه‌ای که برخی وی را از ایادی استعمار انگلستان شمرده و برخی نیز چنین موضعی را نشانه‌ی آینده‌نگری او دانسته‌اند. در این پژوهش، مهم‌ترین فتاوی سیاسی او که می‌توان آن را در قالب فقه سیاسی احمد رضا ارزیابی کرد، مورد بررسی قرار گرفته و تلاش شده است که علل واقعی صدور چنین فتاوی رمزگشایی شود. پنج فتوای احمد رضا خان درباره‌ی مسائل: دارالاسلام و دارالکفر، ترک موالات، جنبش خلافت، حزب کنگره و نظریه‌ی دو ملت، در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده است که مواضع احمد رضا در تمامی این مسایل برخلاف مواضع مسلمانان شبه‌قاره بوده است. به نظر می‌رسد بیش از آن که مواضع سیاسی احمد رضا خان ریشه در اندیشه‌های فقهی وی داشته باشد، متأثر از فضای رقابت میان احمد رضا خان و دیوبندی‌ها که رهبری جریان‌های سیاسی شبه‌قاره را در آن زمان به دست داشته‌اند، بوده است.

کلیدواژه‌ها: احمد رضا خان، مکتب بریلوی، مکتب دیوبند، شبه‌قاره هند، فقه سیاسی.



یکی از مهم‌ترین مکاتب حنفی ماتریدی شبه‌قاره، مکتب بریلوی است که در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم با احمدرضاخان بریلوی^۱ (۱۸۵۶-۱۹۲۱ م.) آغاز شد. این جریان امروزه از نظر جمعیت، گوی سبقت را از رقبای خود در هند و پاکستان ربوده است و مهم‌ترین رقیب و مخالف جریان فکری مکتب دیوبند به شمار می‌آید. دامنه‌ی نفوذ فکری این جریان از مرزهای جغرافیایی شبه‌قاره فراتر رفته و به سایر نقاط جهان اسلام از جمله افریقا، اروپا و مناطق دوردست آسیا نیز کشیده شده است.

مکتب بریلوی از طرفی به شدت مخالف مکتب دیوبند و وهابیت است و از طرف دیگر، سایر فرقه‌های مذهبی از جمله شیعه را نفی می‌کند؛ به همین سبب نیز با سایر فرق و مذاهب اسلامی و حتی هم‌مسلمانان حنفی و ماتریدی خود، تعامل و هم‌گرایی ندارد و رویکرد غالب در این اندیشه، عدم تعامل با دیگر مذاهب و تکفیر آنان است، این تکفیر صرفاً در حوزه‌ی نظری باقی مانده و به حوزه‌ی عمل کشیده نشده و رویکرد افراطی و خشونت‌گرایانه در میان پیروان این مکتب کمتر دیده شده است. نگاه تمامیت‌خواه این گروه، هنگامی بیش‌تر مشخص می‌شود که آنان خود را نه بریلوی، بلکه «اهل سنت و جماعت» نامیده و به این ترتیب دیگران را از ذیل این عنوان خارج می‌کنند. (Alam, ۲۰۰۸، ص. ۶۰)

از طرف دیگر، این فرقه بر خلاف مهم‌ترین رقیب خود، مکتب دیوبند، کم‌تر در فضای سیاسی حضور دارد و به‌رغم جمعیت بسیار، به‌ویژه در پاکستان، از نظر قدرت سیاسی از رقیب خود جا مانده است. رویکرد شعائری که گاه به خرافات و اغراق نیز می‌انجامد، از این فرقه، گروهی شعائر محور پدید آورده است.

هرچند جمعیت این مکتب نسبت به رقبای خود، به‌ویژه مکتب دیوبند، جمعیت بیش‌تری دارد، اما به اندازه‌ی دیوبندیه از نظر عقاید، شناخته‌شده نیست و صرفاً به عنوان فرقه‌ای صوفی که بیش از همه تمرکز بر برگزاری مراسم و فعالیت‌های مذهبی و اجتماعی دارد، شناخته می‌شود. شاید یکی از علت‌های مهم ناسناخته بودن این مذهب نیز همین باشد که معمولاً پیروان آن سرگرم فعالیت‌های خود بوده و در ساختار قدرت و سیاست، حضور چندانی ندارند.^۲

با این حال، مکتب بریلوی و در رأس آن احمدرضا خان بریلوی، نقش بسیار مهمی در تحولات سیاسی و آینده‌ی مسلمانان بعد از خود ایفا کرده است. در این میان، معمولاً آراء احمدرضا خان در حوزه‌ی سیاست که در قالب فتوا ارایه شده است، مخالف جریان غالب



مسلمانان در شبه‌قاره بوده است و می‌توان گفت وی همواره خلاف موج حرکت کرده است. در مسایلی که تقریباً تمامی رهبران فکری مسلمان، مواضع یکسانی داشتند، احمدرضا روشی مخالف را برگزید و در مسایلی از قبیل دارالاسلام و دارالکفر، ترک موالات با بریتانیا، جنبش خلافت و ملی‌گرایی هندی، فتاوی او همه را شگفت‌زده کرد و به همین سبب متهم به خیانت به مسلمانان و حمایت از استعمار بریتانیا شد. این که چرا احمدرضا خان، مواضع نادری را در حیاتی‌ترین مسایل سیاسی مسلمانان شبه‌قاره گرفت، علاوه بر دلایل فقهی که خود ارایه می‌کند، متغیرهای دیگری نیز وجود دارد که در این مقاله به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

۱. شخصیت احمدرضاخان بریلوی

مکاتب فکری معمولاً دارای عقبه‌هایی هستند که برای شناخت آن‌ها، آگاهی از ریشه‌های فکری آن‌ها اهمیت بسیاری دارد. به عنوان نمونه مکتب دیوبند به عنوان مهم‌ترین رقیب مکتب بریلوی، از اندیشه‌های شاه‌ولی‌الله دهلوی و شیخ احمد سرهندی پیروی می‌کند، به گونه‌ای که به سادگی رد پای اندیشه‌ی این شخصیت‌ها در مکتب دیوبند قابل شناسایی است (ر.ک: عزیزاده موسوی، ۱۳۹۲)، اما مکتب بریلوی، هرچند ردپای تصوف در آن پررنگ است، اما هویتی مستقل دارد و تقریباً منحصر به احمدرضاخان بریلوی و افکار اوست و احمدرضاخان بریلوی را می‌توان بنیان‌گذار و هویت‌ساز این مکتب فکری شناخت؛ از این رو شناخت شخصیت احمدرضاخان و اندیشه‌های او، نقش مهمی در شناخت این مکتب دارد.

احمدرضاخان درباره‌ی خود گفته است: «عبدالمصطفی مشهور به احمدرضا از نظر دین، محمدی، از نظر اعتقاد، سنی، از نظر مذهب، حنفی، از نظر انتساب، قادری، از نظر مشرب، برکاتی، از نظر مسکن، بریلوی و از نظر مکان دفن ان‌شاءالله مدینه و بقیع است» (بریلوی، بی‌تا، ص. ۴).

اما پیرامون شخصیت علمی احمدرضاخان بریلوی، دیدگاه‌های ضدونقیض بسیاری ارائه شده است. در حالی که پیروان او درباره‌ی شخصیت علمی وی اغراق کرده و راه افراط را پیش گرفته‌اند، دشمنان او نیز از مسیر انصاف خارج شده و گرفتار تفریط شده‌اند. دوستاران و پیروان، از وی شخصیتی استثنایی ارایه می‌کنند که حتی در دوران طفولیت نیز دارای کرامات علمی بسیاری بوده است، تا آن‌جا که اساتید و پدر او از میزان علم و معرفت وی شگفت‌زده شده‌اند.

یکی از سیره‌نویسانش، وی را در فقه، سرخسی، در تفسیر، فخر رازی؛ در حدیث، بخاری؛ در تصوف، غزالی؛ در نقد و رجال حدیث، عسقلانی و در علوم عقلی، ابن‌سینا و ابن‌هیثم





زمان می‌شمارد و از نظر تقوی و زهد او را هم‌پایه‌ی سلف صالح قرن اول می‌داند (انوار احمدخان، بی‌تا، ص. ۱۵).

اما در مقابل، مخالفان، احمدرضاخان را شخصیتی کم‌سواد و صوفی که صرفاً فردی غالی و دارای عقاید سطحی و بی‌پایه‌و‌اساس بوده است، معرفی می‌کنند. همچنین وی را فردی فراموش‌کار، بداخلاق و از نظر علمی کم‌عمق می‌شمارند که به همین علت نیز به سادگی، مخالفان را تکفیر کرده است. این گروه، آثار او را نیز به شدت به باد نقد گرفته و از نظر علمی برای آن اعتباری قائل نیستند (ر.ک: الهی ظهیر، ۱۹۸۳).

اما این که واقعا احمدرضاخان از نظر علمی چه جایگاهی دارد، نیازمند بررسی ابعاد مختلف زندگی علمی او است. در مجموع هرچند وی اساتید زیادی را درک نکرده، اما با عنایت به فعالیت‌های علمی وی می‌توان گفت شخصیت پرمطالعه‌ای بوده است.

۲. مکتب فقهی احمدرضاخان

به گفته‌ی خود احمدرضاخان، وی از سن ۱۴ سالگی به افتاء روی آورده است: «من فتاوی‌ای خودم را به پدرم علی‌نقی‌خان نشان می‌دادم و او آن‌ها را می‌خواند و اصلاح می‌کرد. بعد از هفت سال به من اجازه‌ی افتاء داد، اما من همچنان با او مشورت می‌کردم تا از دنیا رفت» (بریلوی، ۲۰۰۶م، ص. ۸۸).

شهرت احمدرضا در حوزه‌ی فتوا به جایی رسید که در اواخر عمر، از گوشه‌و‌کنار دنیا استفتائاتی به بریله ارسال می‌شد: «استفتائات از گوشه‌و‌کنار شبه قاره و سایر مناطق مانند افغانستان، برمه، چین، آفریقا، امریکا، عراق و حرمین شریفین برای ما ارسال می‌شود. گاه ۴۰۰ استفتاء نزد ما جمع می‌شود» (بریلوی، ۲۰۰۶م، ص. ۸۸).

شاید یکی از مهم‌ترین عواملی که احمدرضاخان را به سوی فقه و به‌ویژه پاسخ به استفتائات سوق داد، دغدغه‌ی او نسبت به نفوذ غیرمقلدین در منطقه‌ی شبه‌قاره بود. در نگاه احمدرضا، وهابیان نجدی کسانی بودند که پرچم‌دار مقابله با تقلید بودند، اما گناه پیروان هندی آن‌ها که در نظر احمدرضاخان، دیوبندی‌ها، اهل حدیث و سلف آن‌ها بودند، از وهابیت کم‌تر نبود. آن‌ها اندیشه‌ی حرمت تقلید را وارد شبه‌قاره کردند و موجب اختلاف و تفرقه و گمراهی مسلمانان شدند. به عقیده‌ی وی، مهم‌ترین شخصیتی که مخالفت با تقلید را وارد هند کرد، اسماعیل دهلوی در کتاب «تقویة الایمان» بود؛ وی اجماع مسلمین در هند را از میان برد، چه این که تا قبل از آن در هند به جز شیعه و اهل سنت کسی نبود (احمد، ۱۹۹۷م، ص. ۱۰۱).

۳. احمد رضاخان و وقایع سیاسی معاصر

قرن ۱۹ و ۲۰، از قرون سرنوشت‌ساز شبه‌قاره‌ی هند محسوب می‌شود. از یک‌سو، انگلستان با سرکوب خونین انقلاب استقلال‌طلبانه‌ی ۱۸۵۷، سیطره‌ی استعمار خود را در شبه‌قاره کامل کرد و یأس و ناامیدی برای استقلال تا مدت‌ها بر جامعه‌ی شبه‌قاره سایه افکند و از سوی دیگر، آخرین بقایای امپراتوری مغول که زمانی نماد حضور بلامنازع مسلمانان در عرصه‌ی سیاسی بر شبه‌قاره بود، از میان رفت.

همچنین بحران دیگری که جهان سنی از جمله مسلمانان شبه‌قاره با آن روبه‌رو شدند، افول خلافت عثمانی به عنوان نماد خلافت اسلامی بود. خلافت عثمانی برای بسیاری از اهل تسنن، نماد بهترین مدل حکمرانی که همان خلافت باشد بود و اینک که در آستانه‌ی فروپاشی قرار داشت، مسلمانان را با بحرانی عمیق در عرصه‌ی قدرت سیاسی روبه‌رو کرد. در بحران خلافت، مسلمانان هند، بیش‌ترین واکنش و حمایت را در قالب «جنبش خلافت» از خود نشان دادند.

موضوع دیگری که در این دوران اهمیت بسیاری یافت، استقلال یا عدم استقلال مسلمانان از هندوها بود. این پرسش اساسی در جامعه مطرح بود که آیا مسلمانان و هندوها باید یک هویت واحد را می‌پذیرفتند و هر دو در یک واحد سیاسی زندگی می‌کردند، همان‌گونه که حزب کنگره عقیده داشت، یا بر اساس نظریه‌ی علامه اقبال و محمدعلی جناح، نظریه‌ی دو ملت را می‌پذیرفتند و دو واحد سیاسی مستقل را به وجود می‌آوردند، همان‌گونه که بعدها در سال ۱۹۴۷ اتفاق افتاد (علیزاده موسوی، ۱۳۹۴، ص. ۹۳-۹۶).

در چنین شرایطی، دیدگاه‌ها و مواضع احمد رضاخان، تقریباً بر خلاف آراء بسیاری از مسلمانان شبه‌قاره بود. مواضعی که موجب تمجید پیروانش شده و آن را حمل بر درک و دوراندیشی بالای او نسبت به تحولات آینده‌ی هند دانسته‌اند، اما مخالفان وی، اندیشه و عملکرد وی را نشان‌گر درک اشتباه شرایط و حتی همراهی و خیانت او به آرمان‌های مسلمانان و همراهی با استعمار انگلستان قلمداد کرده‌اند.

در این میان بیش از آن که آگاهی به مواضع احمد رضاخان در تحولات مهم و سرنوشت‌ساز شبه‌قاره اهمیت داشته باشد، علل و چرایی این مواضع قابل توجه است. به عبارت دیگر، چه عواملی سبب شده است که احمد رضاخان در بسیاری از موارد بر خلاف مسلمانان شبه‌قاره، عمل کند؟ و رویکردی متفاوت با آن‌ها داشته باشد؟ تا آن‌جا که متهم به خیانت و یا مقابله با مسلمانان شبه‌قاره شود؟





۴. فتوای دارالاسلام و دارالکفر

پس از حضور استعمار در هندوستان، این پرسش که آیا هندوستان امروز تبدیل به دارالحرب شده است یا خیر مورد توجه رهبران فکری مسلمانان قرار گرفت. چه این که اگر دارالکفر باشد، زمینه‌ی صدور فتوای جهاد علیه کفار وجود دارد و می‌توان از هر ابزاری برای مقابله با کفار که ممالک مسلمانان را تصرف کرده‌اند، استفاده کرد؛ اما اگر دارالاسلام باشد، اعلام جهاد مشروعیت ندارد و نمی‌توان جامعه را ناامن و بی‌ثبات کرد.

نخستین کسی که هندوستان را دارالحرب و دارالکفر اعلام کرد، شاه عبدالعزیز دهلوی (۱۷۴۶-۱۸۲۴) فرزند شاه ولی‌الله دهلوی بود. او بر این عقیده بود که هندوستان، توسط انگلیسی‌ها اشغال و تصرف شده و به همین سبب نیز دیگر دارالاسلام نیست و باید به هر وسیله‌ای در برابر استعمار انگلستان ایستاد ولو از طریق روش‌های خشونت‌آمیزی مانند جهاد. (علیزاده موسوی، ۱۳۹۲، ص. ۱۷۷). بر اساس اندیشه‌ی شاه عبدالعزیز، حرکت بزرگ جنبش مجاهدین به رهبری سیداحمد باریلی و نوه‌ی شاه ولی‌الله، شاه اسماعیل دهلوی (۱۷۸۱-۱۸۳۱)، به وجود آمد که ابتدا علیه سیک‌هایی بود که زمین‌های مسلمانان را با حمایت انگلستان تصرف کرده بودند و بعدها ماهیت ضد استعماری به خود گرفت. اما از آنجا که این جنبش در دو جبهه، در برابر سیک‌ها و انگلیسی‌ها قرار گرفته بود، و رهبران آن نیز دیدگاه‌های افراطی نزدیک به سلفیه‌ی وهابی داشتند، دوام نیاورد و رهبران آن کشته شدند و قیام نیز سرکوب شد.

در سال ۱۹۲۰، هنگامی که متفقین، دولت عثمانی را مجبور به امضای توافق‌نامه‌ی صلح سور کردند که بر مبنای آن، بسیاری از مناطق، از سیطره‌ی عثمانی خارج شد، چند تن از علمای بانفوذ هندوستان، فتوایی صادر کردند که هند، دارالحرب است و مسلمانان یا باید به دارالاسلام هجرت کنند و یا وارد جهاد با انگلستان شوند. ۹۲۵ تن از شخصیت‌های بانفوذ هندی نیز این فتوا را تأیید کردند. در نگاه مسلمانان، افغانستان در آن زمان، دارالاسلام بود و بر اساس این فتوا، فقط در ماه اوت همان سال، بیش از ۱۸۰۰۰ مسلمان هندی، خانه و کاشانه و زندگی خود را به قیمت اندکی فروختند و از طریق دره‌ی خیبر راهی افغانستان شدند. دولت افغانستان که خود با مشکلات فراوان مالی روبرو بود، مرزها را بر روی مهاجران هندی بست و بسیاری از آن‌ها در کوه و بیابان از گرسنگی و تشنگی جان دادند (Qureshi، ۱۹۷۹).

در این میان بر خلاف تمام فتاوای موجود، احمدرضاخان، فتوایی را مستند به فقه حنفی در نفی دارالکفر و یا دارالحرب بودن هندوستان صادر کرد. وی با استناد به اقوال ابوحنیفه و

سایر فقهای حنفی، دلیل دارالاسلام بودن هند را این مسئله عنوان کرد که دارالکفر، جایی است که مسلمانان نتوانند آزادانه به مناسک و اعمال دینی خود بپردازند، در حالی که در هند مسلمانان آزادانه مناسکی مانند اذان، نمازجماعت، نماز عید و... را برگزار می‌کنند و هیچ کس مزاحم آنان نیست و این که اکثریت با هندوها است و یا انگلستان بر هند سیطره دارد، آن را از دارالاسلام بودن خارج نمی‌کند.^۳ وی سپس اعلام کرد: «بنا بر نصوص قرآن، هیچ جهادی بر ما مسلمانان هند واجب نیست و کسی که بگوید جهاد بر مسلمانان هند واجب است، مخالف مسلمانان و به دنبال تضعیف آن‌ها است» (بریلوی، ۱۳۳۹، ص. ۱۵۵).

چنین رویکردی در شرایطی که هندوستان آستان تحولاتی برای آزادی هند بعد از چند قرن استعمار بود، توسط رهبران مسلمان پذیرفتنی نبود و حمل بر عدم درک شرایط و کوتاه‌فکری و نهایتاً همراهی احمد رضا خان با انگلستان شد (الهی ظهیر، ۱۹۸۳م، ص. ۴۰). وی در کتابچه‌ای که حاوی این فتوا بود، به دو استفتاء دیگر نیز به صورت تفصیلی جواب داد. نخست پیرامون حکم اهل کتاب از یهود و نصاری و دیگری در مورد ارتداد روافض و غیر آن‌ها از گروه‌های منحرف (بریلوی، ۲۰۰۱م، ص. ۲). وی در پاسخ به پرسش دوم، ابتدا نسبت‌هایی را به شیعه و دیوبندی‌ها که در نگاه وی همان وهابی‌ها هستند، می‌دهد و سپس فتوا می‌دهد:

این گروه‌های بدعت‌گذار، مرتد هستند که جزیه گرفتن از آن‌ها جایز نیست و نمی‌توان به آن‌ها امان دائمی داد و می‌توان زنان آنان را به کنیزی گرفت و نکاح با آنان جایز نیست و ذبیحه‌ی آنان را نباید خورد و نماز بر مردگان آن‌ها نباید خواند و نباید در امور با آن‌ها مشارکت و یا مراد و گفتگو داشت. خداوند آنان را بکشد» (بریلوی، ۲۰۰۱م، ص. ۲۷).

چنین دیدگاهی، آن‌هم پس از فتوا به عدم مشروعیت جهاد با انگلستان و سپس فتوا علیه مسلمانان اهل قبله، اتهام وابستگی به انگلستان را در میان مخالفانش، بیش از پیش تقویت کرد.

۵. فتوای ترک موالات

دوران بعد از جنگ جهانی اول، برای انگلستان بسیار فاجعه‌آمیز بود. چه این که بسیاری از مستعمره‌ها از دست رفت و همچنین خسارت‌های مادی زیادی بر استعمار پیر انگلستان وارد شد. یافتن بازارهای جدید و ترویج فرهنگ مصرف‌گرایی در کشورهای دیگر، می‌توانست به اقتصاد نیمه‌جان انگلستان، جانی دوباره ببخشد. در چنین شرایطی، هندوستان با جمعیت زیادی که داشت، یکی از مهم‌ترین بازارهای فروش برای انگلستان به‌شمار می‌رفت. انگلستان نیز از این فرصت استفاده کرده و فرهنگ مصرف‌گرایی را در هندوستان رواج



می‌داد. جالب آن که مواد اولیه‌ی تولیدات مصرفی نیز از سرزمین هندوستان با قیمتی بسیار ارزان تأمین می‌شد و پس از تولید، به قیمت بالا به آن‌ها فروخته می‌شد. از طرف دیگر، همان‌گونه که گفته شد، پس از سرکوب خونین انقلاب ۱۸۵۷، انگیزه‌ی مبارزه‌ی مستقیم با انگلستان از میان رفت. از این‌رو در سال ۱۹۲۰، گاندی، حرکتی تحریمی را علیه کالاهای انگلیسی آغاز کرد که به نهضت «ترک موالات» معروف شد. بر این اساس، هرگونه خرید اجناس انگلیسی و همکاری و مساعدت با انگلستان تحریم شد.^۴ البته گاندی و پیروانش در این نهضت تنها نبودند، بلکه مسلمانان نیز با وی همراهی کردند. سبک زندگی شخصی گاندی در پوشیدن لباسی که خودش نخ آن را تهیه می‌کرد و جایگاه ممتاز او در مقابله با استعمار انگلستان، سبب شد که نهضت او با اقبال زیادی روبرو شود. رهبران بزرگ مسلمان همانند محمدعلی جوهر، شوکت‌علی و ابوالکلام آزاد نیز دوشادوش وی در این تحریم شرکت کردند. بدون اغراق می‌توان این جنبش را بعد از انقلاب ۱۸۵۷، بزرگ‌ترین حرکت ضداستعماری در هندوستان نامید.

در این میان، احمدرضاخان و اتباع وی به شدت با این نهضت مقابله کردند. احمدرضاخان ابتدا در دو استفتاء، پیرامون عدم وجوب ترک موالات فتوا داد^۵ و سپس کتاب کوچکی با عنوان «المحجة المؤتمنة فی آية الممتحنة» تألیف کرد که در آن با ذکر دلیل، مشروعیت معامله و تجارت با انگلستان را جایز شمرد. وی با تأکید بر این گزاره که «معاملات اقتصادی دنیوی که ضرری به دین نمی‌زند، از نظر اسلام ممنوع نیست» (بریلوی، ۱۳۳۹، ص. ۳)، معامله با انگلستان را فاقد چنین ضرر و زیانی شمرد و بنابراین به جواز تجارت با انگلیسی‌ها فتوا داد. وی علاوه بر این، میان انگلیسی‌ها و هندوها هیچ تفاوتی قایل نبود و می‌گفت هر دو کافر هستند و اگر قرار باشد تعامل با انگلیسی‌ها حرام باشد، هیچ فرقی میان انگلیسی‌ها و هندوها نیست. جالب آن که در همان ابتدای این کتابچه، بعد از فتوا به جواز تجارت با انگلیسی‌ها، وهابیان و دیوبندیان را استثنا کرده و تعامل تجاری با آنان را جایز نمی‌شمارد (بریلوی، ۱۳۳۹، ص. ۳). با نگاهی به مواضع و فتاوی‌ای او در مسئله‌ی دارالحراب بودن و همچنین موالات با کفار، به نظر می‌رسد وی میان کافر اصلی و مرتدین تفاوت قائل است. به این معنا که با کافر اصلی، به شرط آن که به دین ضربه‌ای نزند، معامله و تعامل جایز است و همچنین حضور او در صورت عدم ممانعت از انجام عملی مناسک دینی، موجب تبدیل دارالاسلام به دارالکفر نمی‌شود. اما خطر مرتدین که در نگاه او، نمونه‌ی اصلی آن وهابیان و دیوبندی‌ها هستند، از کفار اصلی بیش‌تر بوده و هیچ رابطه‌ای با آن‌ها جایز نیست.

۶. فتوای عدم همراهی با جنبش خلافت

یکی از مقاطع مهم تاریخ مسلمانان هند، جنبش خلافت است که در سال ۱۹۱۸ آغاز شد و پس از انحلال خلافت در مجلس ترکیه و اخراج خلیفه در سال ۱۹۲۳، فلسفه‌ی وجودی خود را از دست داد و رو به افول نهاد. این که چرا جنبش خلافت در میان مسلمانان شبه‌قاره شکل گرفت و آنان در دفاع از خلافت عثمانی گوی سبقت را از دیگر ممالک اسلامی ربودند، در جای خود بررسی شده است (رضوی، ۱۳۹۳، ج ۱۰). آن چه اهمیت بسیاری دارد، این واقعیت است که تقریباً تمامی مسلمانان هند در دفاع از خلافت عثمانی، به عنوان نماد حکومت اسلامی، هم‌نوا شدند و نه تنها مسلمانان که گاندی نیز در ابتدا به عضویت کمیته‌ی خلافت درآمد و موجب شد بخش عمده‌ای از هندوها از آن حمایت کنند. البته رهبری اصلی جنبش خلافت را علمای دیوبند، دارالندوه و فرنگی محل به عهده داشتند (Ozcan, ۱۹۷۷). چهره‌هایی مانند مولانا شوکت‌علی، مولانا ابوالکلام آزاد، مولانا عبدالباری فرنگی محلی و بسیاری دیگر، رهبری این حرکت را در دست داشتند.

در این میان، احمدرضا، نه تنها با جنبش خلافت همراهی نکرد که از مخالفان سرسخت آن بود. حتی آتش این مخالفت، دامن خلیفه‌ی عثمانی را نیز گرفت و وی منکر مشروعیت خلافت عثمانی شد. احمدرضاخان در واکنش به جنبش خلافت، رساله‌ی «دوام العیش من الأئمة من قریش» را نوشت و در آنجا با استناد به احادیث و اقوال فقها، صرفاً امر خلافت را مربوط به قریش دانست و بنابراین عثمانی‌های تُرک که هیچ ارتباطی با قریش نداشتند را از اساس سزاوار خلافت ندانست. البته احمدرضا در رساله‌ی دیگری، به تفصیل، به روایات برتری قریش بر دیگران اشاره می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که در میان جهانیان، خداوند، قبیله‌ی مضر و از میان آن‌ها قریش و از میان آن‌ها بنی‌هاشم و نهایتاً از میان آن‌ها پیامبر گرامی اسلام را برگزیده است (بریلوی، الف، ۲۰۰۵، ص. ۱۶).

وی در رساله‌ی دوام العیش، با بررسی سلسله‌های خلافت گذشته، مانند اموی و عباسی و سپس فروپاشی خلافت عباسی در بغداد، با رویکردی تاریخی و فقهی، در دفاع از نظریه‌ی قریشی بودن خلیفه، مباحث مفصلی را ارائه می‌کند. او ابتدا تفاوت میان سلطنت و خلافت را بیان می‌کند و معتقد است که خلافت، نیابت مطلق پیامبر در تمامی امور عامه است. وظیفه‌ی تمامی مسلمانان است که به جز در معصیت، از او فرمانبرداری کنند (بریلوی، ج، ۲۰۱۵، ص. ۱۸۴). وی سپس به شرایط خلیفه می‌پردازد و در همان ابتدا شرط قریشی بودن را ذکر می‌کند و مدعی است که بر این شرط، اجماع وجود دارد (بریلوی، ج، ۲۰۱۵، ص. ۱۸۷)؛





سپس ادله‌ی کلامی، حدیثی و فقهی آن را به تفصیل ذکر می‌کند (بریلوی، ج، ۲۰۱۵، ص. ۱۸۷-۲۰۶). آن‌گاه به رساله‌های مولانا فرنگی محلی و مولانا ابوالکلام آزاد (بریلوی، ج، ۲۰۱۵، ص. ۲۲۶) که در دفاع از مشروعیت خلافت عثمانی نوشته‌اند، به تفصیل پاسخ می‌دهد (بریلوی، ج، ۲۰۱۵، ص. ۲۰۶-۲۳۸).

مخالفت صریح وی با جنبش خلافت، خشم بسیاری را برانگیخت. حتی یکی از دوستان نزدیک وی به نام عبدالباری از او تقاضا کرد به حرکت خلافت پیوندد، اما احمدرضا به درستی پاسخ وی را داد و پیوند دوستی خود را با او گسست. جدای از عدم مشروعیت خلافت عثمانی، به گمان احمدرضا، حمایت گاندی از این جنبش نشان می‌داد که در پس این حمایت‌ها، همان طرح استیلای هندوها بر مسلمانان مطرح است و گاندی بر موج جنبش خلافت سوار شده است و مسلمانان را فریب می‌دهد (بریلوی، ۱۹۹۱، ص. ۵۵). علاوه بر این، احتمالاً نفرت احمدرضاخان از دیوبندی‌ها که عنان جنبش خلافت را به دست گرفته بودند نیز بی‌تأثیر در مخالفت وی با این جنبش نبود.

۷. ناسیونالیسم هندی

این واقعیت که هندوها و مسلمانان به سرزمین هند تعلق داشتند و بنابراین باید برای دفاع و رهایی سرزمین مادری خود، مبارزه می‌کردند، سبب نزدیکی مسلمانان و هندوها شد. در این میان، گاندی که علم مقابله‌ی نرم با انگلستان را بر اساس ملی‌گرایی هندی برافراشته بود، مورد توجه بسیاری از رهبران مسلمان قرار گرفت و بزرگ‌ترین حزب اسلامی در آن زمان، یعنی جمعیت علمای هند، به گاندی نزدیک شد. هر یک از دو طرف نیز علاوه بر اهداف مشترک، از تقریب با دیگری اهداف خاصی را دنبال می‌کردند. رهبران دیوبندی از ظرفیت‌های گاندی برای مسایلی همانند حمایت از جنبش خلافت و تحریم انگلستان بهره بردند. بر این اساس، بزرگان جمعیت علمای هند به شدت از یکپارچگی هند حمایت می‌کردند و حتی فتاوایی در مشروعیت اتحاد هندوها و مسلمانان برای مقابله با استعمار انگلستان صادر کردند.^۶

جدای از دیوبندی‌ها،^۷ سایر مخالفان مسلمان تشکیل پاکستان، کم نبودند و چه بسا بیش‌تر طبقه‌ی مذهبی مسلمان هند، حامی عدم تقسیم شبه‌قاره بودند. در کنگره‌ی مسلمانان آزاد هند که در حمایت از عدم تقسیم شبه‌قاره در دهلی برگزار شد، بیش از ۱۴۰۰ هیأت به نمایندگی از مسلمانان مناطق مختلف هند، شرکت کردند و تعداد شرکت‌کنندگان در آن، ۵ برابر تعداد شرکت‌کنندگان در کنگره حزب مسلم‌لیگ بود که در حمایت از نظریه‌ی دو

ملت در بمبئی تشکیل شد (Ali، ۲۰۱۷). احزاب و گروه‌های گوناگونی همانند کنفرانس مسلمانان آزاد هند، جمهور مسلمانان لیگ، کنفرانس مؤمنین هند، مجلس مؤمنین هند، کنفرانس سیاستمداران شیعه‌ی هند، جمعیت اهل حدیث، جمعیت علمای هند و... از عدم تقسیم هند حمایت می‌کردند و در این میان علاوه بر هندوها، بسیاری از احزاب مسیحی و سیک، موافق تقسیم هند نبودند (Nasim، ۲۰۱۹).

در این میان حزب ملی کنگره هند که در سال ۱۸۸۵ توسط هیوم، افسر بازنشسته‌ی انگلیسی، تأسیس شده بود، رهبری ناسیونالیسم هندی برای رهایی از استعمار انگلستان را برافراشت. البته فلسفه‌ی وجودی این حزب، تشکیل حزبی بود تا به صورت رسمی، مقابله با تقسیم هند را دنبال کند (Kanishka، ۲۰۱۷) و شرایطی را برای گفت‌وگو میان تحصیل‌کردگان هندی که اغلب فارغ‌التحصیل انگلستان بودند، با دولت انگلستان فراهم سازد، اما رفته‌رفته حزب کنگره به جای حفظ منافع انگلستان، ابتدا تقاضای نوعی خودمختاری کرد^۱ و پس از ورود گاندی به هند در سال ۱۹۱۵، کاملاً تحت تأثیر اندیشه‌های استقلال‌طلبانه‌ی گاندی قرار گرفت و بعد از جنگ جهانی اول، گاندی رسماً رهبر معنوی و فکری حزب شد (Gandhi، ۱۹۹۴، ص. ۲۵۴). در سال ۱۹۲۰، گاندی، حزب کنگره را به سوی ائتلاف با جنبش خلافت مسلمین سوق داد تا از یک طرف، میان مسلمانان و هندوها در برابر انگلستان اتحاد به وجود آورد و از سوی دیگر، اعتماد مسلمانان را برای تشکیل حکومت در صورت استقلال جلب نماید. نهایتاً نیز گاندی در سال ۱۹۲۴، به ریاست حزب کنگره انتخاب شد.

آن‌چه حزب کنگره را به این پژوهش متصل می‌کند، اقبال رهبران مسلمان هند به این حزب و حتی تلاش، جهت تشویق مردم برای پیوستن به آن، و در مقابل، مخالفت‌های احمد رضاخان با آن است. چهره‌های بزرگی همانند مولانا ابوالکلام آزاد و عبدالغفارخان، استقلال‌طلبانی بودند که در کنار گاندی و حزب کنگره ایستادند و حتی فتوا به همکاری با این حزب دادند و رشید احمد گنگوهی و محمودالحسن دیوبندی نیز به جواز پیوستن به حزب فتوا دادند. البته دهه‌های اول و دوم قرن بیستم، سال‌های التهاب و امید شبه‌قاره برای استقلال بود و طبیعی است که رهبران مسلمان از جریان استقلال‌طلبانه حزب کنگره، به‌ویژه با رهبری شخصیت بزرگی همانند گاندی حمایت کنند.

اما احمد رضاخان، از همان ابتدا به حزب کنگره خوش‌بین نبود و در آغاز کار حزب که مقارن با ۲۶ سالگی وی بود، به دیده‌ی تردید به آن نگریست و هنگامی که نظر وی درباره‌ی پیوستن به این حزب استفسار شد، گفت: «بر مسلمانان باتدبیر واجب است که عواقب پیوستن



به این حزب را به صورت جدی و دقیق بررسی کنند که آیا مشارکت آن‌ها به اسلام و مسلمین خسارتی در حال حاضر یا آینده وارد می‌کند یا خیر؟» (بریلوی، ۱۹۹۱ م، ص. ۵۲). وی نهایتاً عضویت و دفاع از حزب را نپذیرفت. او در برابر این حزب، سازمانی را به نام «رضای مصطفی» در سال ۱۸۸۵ تأسیس کرد که هدف آن، رسیدگی به امور مسلمانان و اصلاح جامعه مسلمانان هند بود (همان).

۸. نظریه‌ی دو ملت و تشکیل پاکستان

به‌رغم مخالفت بخش کثیری از مسلمانان شبه‌قاره با تقسیم این منطقه، اما روند حوادث به گونه‌ای بود که به سوی تقسیم پیش می‌رفت. محرک تئوریک این وضعیت، نظریه دو ملت بود. بر اساس این نظریه، زندگی مسلمانان هندی و هندوهای هندی که دارای دین، تاریخ، فرهنگ و رسوم مختلف بودند، در یک واحد سیاسی امکان نداشت و ملیت‌گرایی و زبان مشترک نیز به سبب تفاوت‌های اخلاقی و اجتماعی مسلمانان و هندوها نمی‌توانست این دو ملت را با یکدیگر پیوند دهد؛^۹ بنابراین، ضرورت داشت، دو کشور، یکی با اکثریت هندو به نام هند و دیگری با اکثریت مسلمان، که بعدها پاکستان نامیده شد، به وجود آید (Talbot، ۱۹۹۹، ص. ۲۵۳-۲۶۳).

تفکر طرح جدایی مسلمانان در یک کشور مستقل که به جریان پاکستان موسوم است، ابتدا از دانشگاه علی‌گر آغاز شد. دانشگاه علی‌گر، محل جریانی نوگرا در میان مسلمانان هند بود که توسط سرسید احمد خان آغاز شد (Burki، ۱۹۹۹، ص. ۴). اما پس از آن، عنان این حرکت را حزب مسلم‌لیگ به عهده گرفت. بسیاری از رهبران حزب مسلم‌لیگ، دانش‌آموخته‌ی انگلستان یا دانشگاه علی‌گر یا دانشگاه داکا، پایتخت بنگلادش فعلی، بودند؛ به همین سبب نیز ماهیت این حزب بیش‌تر سکولار بود. تا سال ۱۹۳۷، مسلم‌لیگ جایگاه مردمی نداشت و صرفاً وابسته به روشن‌فکران بود. اما از این سال به بعد، فعالیت مردمی حزب آغاز شد و رفته‌رفته در میان مسلمانان شناخته شد.

در سال ۱۹۳۰، علامه اقبال لاهوری، در سخنرانی معروف خود در شهر الله‌آباد، رسماً از اندیشه‌ی ایجاد دو کشور مستقل پرده برداشت که خود بستر لازم را برای تشکیل کشوری جدید به نام پاکستان با اکثریت مسلمان فراهم کرد (Sirriyeh، ۱۹۹۸، ص. ۱۳۶). در کنفرانس سال ۱۹۴۰ مسلم‌لیگ موسوم به «قرارداد لاهور»، نزدیک به صد هزار نفر شرکت کردند. در قطعنامه‌ای که در این کنفرانس قرائت شد، رسماً تشکیل کشوری جدید، به عنوان هدف

اصلی حزب، مطرح گردید. نهایتاً فعالیت‌های حزب مسلم‌لیگ و رهبران فکری آن به رهبری محمدعلی جناح به نتیجه رسید و در سال ۱۹۴۷، کشور پاکستان تشکیل شد.

۹. فتوای حمایت از نظریه‌ی دو ملت

احمد رضا خان بریلوی، در کنار حامیان نظریه‌ی دو ملت قرار گرفت و علم مخالفت با رهبران جمعیت‌العلماء را برافراشت. او موافق جدایی مسلمانان از هندوها و حمایت از طرح علامه اقبال لاهوری مبنی بر نظریه‌ی دو ملت بود. احمد رضا، دیدگاه خود را با نگاهی به گذشته‌ی مسلمانان در هند آغاز کرد. او به دوران مغول اشاره کرد که مسلمانان در هند بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده بودند و هندوها کارگران مسلمانان بودند، اما با ورود استعمار انگلستان، رفته‌رفته، خورشید حکومت مسلمانان غروب کرد و هندوها از فرصت استفاده کرده و جای مسلمانان را گرفتند و هر لحظه نیز در حال تضعیف بیش‌تر مسلمانان بودند (ثابت، بی‌تا، ص. ۱۱۱).

با این مقدمه او بر این عقیده بود که هرگز مسلمانان نمی‌توانند در کنار هندوها، زندگی خوبی داشته باشند و باید در همه‌ی زمینه‌ها اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی از آن‌ها پرهیز کنند. وی عقیده داشت که اگر زمانی انگلستان از شبه قاره برود، هندوها ضربات جبران‌ناپذیری در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به مسلمانان وارد خواهند کرد (ثابت، بی‌تا، ص. ۱۱۱) به عقیده‌ی وی، هندوها به دنبال قربانی کردن مسلمانان برای رسیدن به هدف خود، یعنی همان دولت هندوی مستقل، بودند. البته گاندی نیز به شرطی عضویت در کمیته‌ی جنبش خلافت را پذیرفت که مسلمانان نیز از سواراج (استقلال هند) حمایت کنند. احمد رضا خطاب به مسلمانان می‌گفت: «مسلمانان! از تغییر در احکام الهی و ایجاد احکام شیطانی پرهیزید و با مشرکین وحدت نکنید و از مرتدین دوری کنید!» (ثابت، بی‌تا، ص. ۱۱۳) وی در کنار مشرکین، مرتدین را که از نگاه وی سایر فرق اسلامی هستند نیز قرار داده است.

در بررسی علل مقابله با هندوها در عصر استعمار، اجمالاً به استدلال‌های فقهی، سیاسی و اجتماعی احمد رضا اشاره شد. پیروان وی نیز بر این عقیده‌اند که احمد رضا هرچند دوران استقلال پاکستان را درک نکرد، اما از پیش می‌دانست که چنین شرایطی به وجود خواهد آمد و مسلمانان راهی جز جدایی از هندوها ندارند و به همین سبب از همان ابتدا با هر سازشی با هندوها مخالف بود (بریلوی، ۱۹۹۱م، ص. ۵۶).



البته برخی از عملکردهای هندوها، موجب تقویت دیدگاه احمدرضاخان شد؛ به عنوان نمونه، هندوها بعد از مدتی قانون منع ذبح گاو را ارائه دادند که برخی از رهبران مسلمان در برابر آن کوتاه آمدند. سپس مسئله‌ی بنگال و جدایی آن از هند پیش آمد و موارد دیگری که نشان داد حداقل طیفی از هندوها، به دنبال به دست آوردن امتیاز از مسلمانان هستند. به‌ویژه آن که خود گاندی نیز توسط هندوهای افراطی به بهانه‌ی نزدیکی به مسلمانان به قتل رسید. به گفته‌ی محمدمسعود، احمدرضا عقیده داشت که دشمن به سه طریق با مسلمانان مقابله می‌کند: نخست آن که آنان را نابود می‌کند، همان‌گونه که انگلستان با اعزام مسلمانان به جنگ جهانی اول چنین کرد؛ دوم آن که اگر قدرت نابودی آن‌ها را ندارد، ایشان را از خود دور می‌کند که در جریان هجرت مسلمانان هند به افغانستان بعد از نهضت ترک موالات، چنین شد؛ و سوم آن که اگر هم بمانند، باید ضعیف و ناتوان شوند، که جنبش عدم همکاری با انگلستان در پی چنین هدفی بود (بریلوی، ۱۹۹۱، ص. ۵۵). اما این که آیا حق با احمدرضاخان و درستی نظریه‌ی دوری از هندوها بود، یا با جریان‌های وحدت‌گرا که به دنبال استقلال هندوستان پس از قرن‌ها سلطه‌ی انگلستان بودند، هر یک پیروانی دارد.

مشکل اساسی، تضادی است که در اندیشه‌ی احمدرضاخان خودنمایی می‌کند: از یک سو او دغدغه‌ی ضعف مسلمانان در صورت همکاری با هندوها را داشت و می‌گفت که مسلمانان باید خود را تقویت کنند و مستقل شوند و همکاری با هندوها برای آنان نه تنها فایده‌ای ندارد، بلکه موجب ضعف آنان خواهد شد؛ اما از طرف دیگر، همان‌گونه که اشاره شد، خود به شدت بر طبل تفرقه و اختلاف در میان مسلمانان می‌کوبید و مخالف فرقه‌های اسلامی از قبیل دیوبندی، اهل حدیث، شیعه و... بود و حتی در کتاب دوام العیش، دیوبندی‌ها و به گفته‌ی او وهابیان، از تیزی قلمش در امان نماندند. اگر تمامی کسانی که احمدرضاخان تکفیر و حکم به ارتداد آنان داده است از دایره‌ی شمول اسلام و مسلمین خارج شوند، به جز پیروان احمدرضا، مسلمان دیگری در هندوستان نخواهد ماند. آیا این تکفیر و رمی به ارتداد، به ضعف مسلمانان نخواهد انجامید؟ به عبارت دیگر به نظر می‌رسد احمدرضاخان از خطر اختلاف و تکفیر در جامعه‌ی مسلمان که بی‌تردید از خطر حضور هندوها کمتر نبود، غافل بود و فتاوی‌ی تکفیری او، آتش اختلافات را به شدت در میان جامعه‌ی خسته‌ی مسلمین شبه‌قاره شعله‌ور می‌کرد.

آنچه احمدرضا را بیش از همه به تقابل با هندوها و عدم تقریب با آن‌ها سوق می‌داد، دشمنی و نفرت بیش از حد او با دیوبندیانی بود که با هندوها و در رأس آن‌ها گاندی بر سر

بسیاری از مسایل مهم از قبیل ترک موالات، عضویت در حزب کنگره، جنبش خلافت و... به توافق رسیده بودند و این نکته برای احمد رضاخان، قابل قبول نبود، تا آنجا که حتی انگلستان را بر مصالح آتیه مسلمانان به سبب نزدیکی دیوبندی‌ها به هندوها ترجیح می‌داد. گویا احمد رضاخان بیم آن داشت که اگر دیوبندی‌ها با هندوها همراه شوند و در اخراج انگلستان موفق شوند، آینده‌ی سیاسی شبه‌قاره، حداقل نسبت به مسلمانان، در دستان رهبران دیوبندی قرار گیرد.

۱۰. کنفرانس اهل سنت هند (AISC)

رهبران مکتب بریلوی پس از احمد رضاخان نیز راه وی را ادامه دادند و برای استقلال مسلمانان کوشیدند. اندکی بعد از درگذشت احمد رضا، گروهی از علمای به نام بریلوی، در سال ۱۹۲۵ گرد هم آمدند تا تشکلی سیاسی به نام کنفرانس اهل سنت هند را اولاً در برابر حزب ناسیونالیست کنگره و ثانیاً جهت هم‌گرایی برای اتخاذ سیاست‌های کلی بریلویان ایجاد کنند. علاوه بر این، هندوئیسم، به‌ویژه در قالب حزب آریا سماج، به شدت در حال فعالیت در مناطق مختلف برای تغییر دین مسلمانان بود؛ چه این که در نگاه هندوها، مسلمانان امروز، هندوهای دیروز بودند و باید به دین اجداد خود باز می‌گشتند (Ahmad, ۲۰۲۰، ص. ۹۰-۹۱). چهره‌های بزرگی مانند جماعت‌علی‌شاه، نعیم‌الدین مرادآبادی، مصطفی رضاخان فرزند احمد رضاخان، امجدعلی اعظمی، عبدالحمید بدایونی، عبدالغفور هزاروی و... در ترکیب این تشکل حضور داشتند. نخستین گردهمایی این مجموعه با حضور ۳۰۰ تن از علمای بریلوی برگزار شد و موضوعاتی از قبیل وحدت و برادری، تبلیغ و دعوت به اسلام و ضرورت استفاده از روش‌های مدرن در آموزش بررسی شد. همایش دوم، کنفرانس اکتبر ۱۹۳۵ در شهر بدایون با مدیریت جماعت‌علی‌شاه برگزار شد. در این گردهمایی، رفتار آل‌سعود در تخریب قبور و آثار اسلامی در عربستان محکوم شد و قطعنامه‌ای در دفاع از آثار و ابنیه‌ی مقدس اسلامی صادر شد. گردهمایی سوم در ۱۹۴۶، یک سال قبل از استقلال پاکستان، در شهر بنارس برگزار شد که تماماً اختصاص به مباحث استقلال پاکستان و الزامات آن داشت (Gilmartin, ۱۹۸۸، ص. ۲۱۶).

بررسی تطبیقی دلایل موافقان و مخالفان تشکیل پاکستان بارها بررسی شده است، اما آنچه که قابل توجه است این واقعیت است که احزاب مذهبی که باید بیش از احزاب سکولار دغدغه‌ی دین می‌داشتند، به دنبال وحدت با هندوها و عدم تقسیم هندوستان بودند، درحالی که حزب سکولار مسلم‌لیگ با گرایش‌های ملی‌گرایی و ماهیت سکولار، به دنبال





تشکیل کشوری مستقل با هویت مسلمان بود.

احمد رضا خان با توجه به مبانی فکری اش، در صف موافقان تقسیم هندوستان قرار گرفت و به شدت با هم‌گرایی با هندوها برای مقابله با انگلستان مخالفت کرد (بریلوی، ۱۹۹۱م، ص. ۵۶). البته عمر احمد رضا خان بریلوی به دیدن تشکیل کشور پاکستان وفا نکرد، اما فرزندان و پیروانش مسیرش را ادامه دادند و کنفرانس اهل سنت هند که وابسته به بریلوی‌ها بود، در سومین نشست خود در شهر بنارس رسماً از تشکیل کشور مسلمان پاکستان حمایت کرد (Gilmartin، ۱۹۸۸، ص. ۲۱۶).

نتیجه‌گیری

فتاوی سیاسی احمد رضا خان بریلوی - بنیان‌گذار مکتب بریلوی - همواره در تقابل مستقیم با رهبران مسلمان شبه‌قاره بوده است. در حالی که مسلمانان شبه‌قاره برای مقابله با استعمار انگلستان، هند را دارالحرب و دارالکفر معرفی می‌کردند، احمد رضا فتوا به دارالاسلام بودن آن داد. همچنین هنگامی که مسلمانان در کنار هندوها برای مقابله‌ی اقتصادی با انگلستان، فتوا به ترک موالات دادند، احمد رضا خان فتوا بر حرمت ترک موالات داد و در اوج حمایت مسلمانان شبه‌قاره از جنبش خلافت، احمد رضا از سرسخت‌ترین دشمنان آن بود. همچنین در نگاه وی، هرگز ملی‌گرایی نمی‌توانست میان مسلمانان و هندوها پیوندی ایجاد کند، و برای مسلمانان، راه‌گزینی جز جدایی فکری و جغرافیایی از هندوها نبود. نظریه‌ای که نهایتاً به تشکیل پاکستان انجامید.

هرچند احمد رضا خان برای آرای فقهی - سیاسی خود، دلایلی را ذکر کرده است، اما به نظر می‌رسد، بیش از هر چیز دشمنی با دیوبندیان که عملاً عنان تحولات هند را در دست داشتند، احمد رضا خان را به صدور چنین فتاوی واداشت. گویا وی از آن می‌ترسید که در صورت استقلال هند، رهبری مسلمانان هند به دست جمعیت‌العلمای هند که بیش‌تر دیوبندی بودند، بیافتد. همچنین در نگاه وی، خطر هندوها از انگلیسی‌ها هرگز کم‌تر نبود و نهایتاً خطر دیوبندی‌ها که وی آنان را وهابیون هند می‌نامید، از هر دوی آن‌ها بیش‌تر بود. وی در بسیاری از این مسائل، هدف خود را حفظ وحدت و عظمت مسلمین می‌شمارد، در حالی که در نگاه وی تقریباً تمامی جریان‌های اسلامی شبه‌قاره، غیر از مکتب بریلوی، از دایره‌ی اسلام خارج بودند.

پی نوشت

۱. پیرامون شخصیت احمد رضاخان بریلوی، آثار و کتاب‌های بسیاری نوشته شده است که بخش اعظم آن‌ها به زبان اردو است. نخستین کتاب توسط شاگرد وی، ظفرالدین بیهاری با نام «حیات اعلیٰ حضرت» نوشته شده است که مهم‌ترین و مشهورترین اثر پیرامون زندگی‌نامه‌ی احمد رضاخان است. سپس برادرزاده‌ی احمد رضا کتابی با عنوان «سیرت اعلیٰ حضرت» تألیف کرد و بدرالدین احمد رضوی نیز کتابی با عنوان «سوانح اعلیٰ حضرت» نوشت. می‌توان گفت تقریباً سایر آثار، برگرفته از معلومات این آثار است.

۲. این فرقه در سال‌های اخیر، به‌ویژه در پاکستان، حضور سیاسی و اجتماعی

فعال‌تری یافته است که در حزب «تحریک لیبک» به خوبی قابل مشاهده است.

۳. احمد رضاخان دیدگاه خود را در کتابچه‌ای ۲۰ صفحه‌ای با عنوان «إعلام الأعلام بأن هندوستان دارالاسلام» منتشر کرد که در آن با استناد به آراء و نظرات بزرگان فقه حنفی و سایر مذاهب فقهی، دارالاسلام بودن هندوستان را اثبات می‌کند. این کتابچه را www.alahazratnetwork.org منتشر کرده است.

۴. البته این به معنای عدم ارتباط با سایر کشورها نبود، بلکه در نامه‌ای وی به صراحت اشاره می‌کند که مراد من کالاهایی است که مشابه آن هرچند با کیفیت پایین‌تر در کشورمان وجود دارد و افراد برای راحتی بیشتر آن‌ها را نمی‌خرند و اجناس خارجی تهیه می‌کنند:

<https://www.gandhiashramsevagram.org/mahatma-gandhi-collected-works-volume-46.pdf>

۵. محمد مسعود احمد، در کتاب فاضل بریلوی اور ترک موالات (فاضل بریلوی و ترک موالات) به تفصیل دیدگاه احمد رضاخان را پیرامون ترک موالات بررسی کرده است.

۶. پیش‌بینی وی تا حدودی پس از تشکیل پاکستان محقق شد و بسیاری از فرقه‌ها، به‌ویژه دیوبندی‌ها، با تشکیل گروه‌های افراطی مانند سپاه صحابه، شکاف‌های مذهبی را میان مسلمانان عمیق‌تر کردند.

۷. البته همه‌ی دیوبندی‌ها با عدم تقسیم شبه‌قاره‌ی هند موافق نبودند و در

میان خود آن‌ها مخالفان قدرت‌مندی وجود داشت که به شدت از تقسیم هند

حمایت می‌کردند. در رأس این گروه اشرف‌علی تهانوی و شبیر احمد عثمانی بودند. البته در مجموع این گروه در اقلیت بودند.

۸. در سال ۱۹۲۹ که جواهر لعل نهرو ریاست حزب کنگره را به عهده داشت، رسماً استقلال همه‌جانبه‌ی هند به عنوان هدف اصلی حزب به تصویب رسید که به آن به زبان هندی Purna Swaraj به معنای استقلال کامل گفته می‌شد و روز ۲۶ ژانویه ۱۹۳۰ به عنوان روز استقلال هند معرفی شد.

۹. البته به جز هندوها اقلیت سیک‌ها و جین‌ها نیز مد نظر بودند. سیک‌ها نیز به دنبال تشکیل کشوری به نام خالصتان هستند که در منطقه‌ی پنجاب هند است.



منابع

- احمد، م. (۱۹۹۷). الامام احمد رضا خان و اثره في الفقه الحنفي. لاهور، پاکستان: مؤسسه اشرف.
- الهی ظہیر، ا. (۱۹۸۳). البریلویہ عقائد و تاریخ. لاهور، پاکستان: إدارة ترجمان السنۃ.
- انوار احمد خان البغدادی (بی تا)، الامام احمد رضا خان الحنفی الماتریدی حیاتہ و خدماتہ، بیروت: دارالملک للطباعة و النشر..
- بریلوی، ا.ر. (۲۰۰۶). العطايا النبوية في الفتاوى الرضوية. پاکستان: رضا فاؤنڈیشن..
- بریلوی، ا.ر. (۱۳۳۹). المحجة المؤتمنة في آية الممتحنة. کراچی: مجلس دعوت اسلامی:
www.alahazratnetwork.org/wp-content/uploads/2020/03/100-mahajjah_al_mutaminah.pdf
- بریلوی، ا.ر. (۲۰۱۵ الف). اجلی الأعلام أن الفتوى مطلقا على قول الامام. کراچی: مكتبة المدينة..
- بریلوی، ا.ر. (۲۰۱۵ ب). إعلام الأعلام بأن هندوستان دارالإسلام. کراچی: مكتبة المدينة..
- بریلوی، ا.ر. (۲۰۱۵ ج). دوام العيش من الائمة من قريش. کراچی: مكتبة المدينة:
www.alahazratnetwork.org
- بریلوی، ا.ر. (۲۰۰۵ ب). إرانة الأدب لفاضل النسب (رسالة ۲۳ از مجموعه فتاوی رضویہ). پاکستان: دعوت اسلامی.
- بیہاری، ظ. (۲۰۰۳). حیات اعلیٰ حضرت. گنج بخش رود لاهور، پاکستان: مكتبه نبويه.
- ثابت، م.خ. (بی تا). إنصاف الامام. دار المقطم للنشر و التوزيع، قاهرہ.
- رضوی س.ق.ع و کریمی، م. (۱۳۹۳). جنبش خلافت. در دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۰.
- علیزادہ موسوی، س.م. (۱۳۹۴). نظام سیاسی در اندیشه سید ابوالاعلیٰ مودودی. تہران: انتشارات امیرکبیر.
- علیزادہ موسوی، س.م. (۱۳۹۲). مکتب دیوبند و جنبش جماعت تبلیغ. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیہ.
- قادری، ب.ا. (۱۴۰۷). سوانح امام احمد رضا. پاکستان: انتشارات نوریہ..
- مسعود، ا. محمد، ف. (۱۴۲۵). بریلوی اور ترک موالات (فاضل بریلوی و ترک موالات)، ادارہ مسعودیہ، کراچی.
- مسعود، ا.م. (۱۹۹۱). الشيخ احمد رضا خان البریلوی و شیء من حیاتہ و افکارہ و خدماتہ، ترجمہ محمد عارف اللہ مصباحی، مؤسسہ رضا، کراچی.
- Ahmad, M. (2020). Da'wah Activities of The Pakistani Barelwis: Case of the Da'wat-i-Islami. *Journal of Islamic Thought and Civilization (JITC)*, 10(1).
- Alam, A. (2008). *Making Muslims: Identity and Differences in Madrasas, in Madresas in South Asia*. Ed. by Jamal Malik. Routledge.
- Ali, A. (2017). *Partition of India and Patriotism of Indian Muslims*, The

Milli Gazette Online.

- Burki, Sh.J. (1999). *Pakistan: Fifty Years of Nationhood*. (3rd Ed.). Boulder, CO: Westview Press.
- Gandhi, M. (1994). *The Gandhi Reader: A Sourcebook of His Life and Writings*. Grove Press.
- Gilmartin, D. (1988). *Empire and Islam. Punjab and the Making of Pakistan*; University of California Press Berkley.
- Kanishka, S (2017). *Indian National Congress: From 1885 till 2017, a brief history of past presidents*. The Indian Express.
- Nasim , Y. (2019) *Why Allama Mashriqi opposed the partition of India?* Global Village Space. Retrieved.
- Ozcan, A. (1977). *Pan-Islamism: Indian Muslims, the Ottomans and Britain, 1877-1924*, Leiden.
- Qureshi, N. (1979) *The 'Ulamā' of British India and the Hijrat of 1920*, Modern Asian studies, P41-59. Cambridge University Press.
- Sirriyeh, E. (1998). *Sufis and Anti-Sufis: The Defense, Rethinking and Rejection of Sufism in the modern world*. University of Leeds, United Kingdom: Routledge.
- Talbot, I. (1999). *Pakistan's Emergence*. In: The Oxford History of the British Empire: Historiography. Ed. by R.W. Winks. Oxford: Oxford University Press.



References

- Ahmad, M. (1997). *Imam Ahmed Raza Khan and his influence in the Hanafi jurisprudence*. Lahore, Pakistan: Ashraf Institute.
- Ahmad, M. (2020). Da'wah Activities of The Pakistani Barelwis: Case of the Da'wat-i-Islami. *Journal of Islamic Thought and Civilization (JITC)* 10(1), 87-106.
- Alam, A. (2008). *Making Muslims: Identity and Differences in Madrasas, in Madresas in South Asia*. Jamal Malik (Ed.). Routledge.
- Ali, A. (2017). *Partition of India and Patriotism of Indian Muslims*. The Milli Gazette Online.
- Alizadeh Mousavi, S.M. (2013). *Deobandi School and Tablighi Jamaat movement*. Qom: Islamic Propagation Office.
- Alizadeh Mousavi, S.M. (2015). *Political system in Sayyid Abul A'la al-Maududi's thought*. Tehran: Amir Kabir Publication.
- Anwar Ahmad Khan al-Baghdadi. (n.d.). *Al-Imam Ahmad Raza Khan al-Hanafi al-Maturidi: his life and services*. Beirut: Dar al-Malik li-l-Tiba' a wa-l-Nashr.
- Barelvi, A.R. (1960). *Al-Mahajjat al-mu'tamana fi ayat al-mumtahina*. Karachi: Islamic Da'wa Assembly. Available at: www.alahazratnetwork.org/wp-content/uploads/2020/03/100-mahajjah_al_mutaminah.pdf.
- Barelvi, A.R. (2005). *Ira'at al-adab li-fadil al-nasab* (Essay 23 from Radawiyya fatwas). Pakistan: Islamic Da'wa.
- Barelvi, A.R. (2006). *Al-'Ataya al-nabawiyya fi l-fatawa al-Radawiyya*. Pakistan: Raza Foundation.
- Barelvi, A.R. (2015a). *Ajla l-a'lam anna al-fatwa mutlaqa 'ala qawl al-imam*. Karachi: Maktabat al-Madina.
- Barelvi, A.R. (2015b). *I'lam al-a'lam bi-anna Hindustan dar al-Islam*. Karachi: Maktabat al-Madina.
- Barelvi, A.R. (2015c). *Dawam al-'aysh min al-a'imma min Quraysh*. Karachi: Maktabat al-Madina.
- Bayhari, Z. (2003). *Aala Hazrat's life*. Lahore, Pakistan: Maktaba Nabawiyya.
- Burki, Sh.J. (1999). *Pakistan: Fifty Years of Nationhood*. (Third Ed.). Boulder, CO: Westview Press.
- Gandhi, M. (1994). *The Gandhi Reader: A Sourcebook of His Life and Writings*. Grove Press.
- Ghaderi, B.A. (1986). *Sawanih Imam Ahmed Raza*. Pakistan: Nuriyya Publication.
- Gilmartin, D. (1988). *Empire and Islam: Punjab and the Making of Pakistan*. University of California Press Berkley.
- Ilahi Zahir, A. (1983). *Barelvi School: beliefs and history*. Lahore, Pakistan; Idara Tarjuman al-Sunna.
- Kanishka, S. (2017). *Indian National Congress: From 1885 till 2017, a brief history of past presidents*. The Indian Express.





- Masud, A. & Muhammad, F. (2004). *Barelvi and non-cooperation*. Karachi: Mas'udiyya Office.
- Masud, A.M. (1991). *Al-Shaykh Ahmed Raza Khan Barelvi and parts of his life, thoughts, and services*. M. Arefollah Mesbahi (Trans.). Karachi: Raza Institute.
- Nasim, Y. (2019). *Why Allama Mashriqi opposed the partition of India?* Global Village Space.
- Ozcan, A. (1977). *Pan-Islamism: Indian Muslims, the Ottomans and Britain, 1877-1924*. Leiden.
- Qureshi, N. (1979). The 'Ulamā' of British India and the Hijrat of 1920. In: *Modern Asian studies* (pp. 41-59). Cambridge University Press.
- Razavi, S.G.A. & Karimi, M. (2014). *Caliphate movement*. In: *Encyclopedia of the Islamic world*, vol. 10.
- Sirriyeh, E. (1998). *Sufis and Anti-Sufis: The Defense, Rethinking and Rejection of Sufism in the modern world*. University of Leeds, United Kingdom: Routledge.
- Talbot, I. (1999). *Pakistan's Emergence*. In: *The Oxford History of the British Empire: Historiography*. R.W. Winks (Ed.). Oxford: Oxford University Press.
- Thabit, M.K. (n.d.). *Insaf al-imam*. Cairo: Dar al-Maqtam li-l-Nashr wa-l-Tawzi'.